

درسهائی از



آیت الله العظمی منتظری

اثبات وجود صانع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بحث گذشته، قسمتی از خطبه ۱۸۵ نهج البلاغه را بررسی کردیم ولی همانگونه که یادآور شدیم، در این خطبه و خطبه های مشابه، کلماتی یافت می شود که مفاهیم آنها در فلسفه مورد بحث قرار گرفته است و ما برخی از این کلمات را که عبارت از «وجود، عدم، ماهیت» و «وجوب، امکان، امتناع» بود، در گذشته به صورت اجمال بحث کردیم.

در بحث گذشته نیز بیان شد که اگر چیزی را عقل می گوید باید باشد، آن را واجب می نامند و آنچه نباید باشد ممتنع و محال است و آنچه که می شود باشد و می شود نباشد ممکن است. مثلاً عدد ۲ باید جفت باشد، پس واجب الزوجیه است ولی عدد یک نمی شود جفت باشد، پس ممتنع الزوجیه است اما گردو ممکن است جفت و ممکن است فرد باشد و چون احتیاج به علت دارد آن را ممکن نامند. بنابراین: خداوند «واجب الوجود» است، یعنی باید باشد. ما و شما «ممکن الوجودیم» یعنی می شود باشیم و می شود نباشیم و شریک برای خدا «ممتنع الوجود» است زیرا محال است باشد.

حدوث - قدم

در جمله دوم این خطبه، حضرت امیر «ع» به دو لفظ دیگر اشاره می کنند: حدوث و قدم. «قدم» از ماده «قدیم» است. قدیم یعنی آنچه اول نداشته باشد و به عبارت دیگر مسبوق به عدم نباشد. یعنی اینچنین نیست که نبوده است و بوده بلکه از اول بوده و سابقه نبودن ندارد. این را «قدیم» می گویند، در مقابل «حادث».

«حدوث» وجود بعد از عدم است. ما هزار سال پیش از این نبودیم، اما الآن هستیم، پس ما حادثیم پس ما «اول» داریم و مسبوق به عدم هستیم ولی خدای تبارک و تعالی قدیم است زیرا «اول» ندارد و مسبوق به عدم نیست.



بمجد الله فيها وبني على رسوله وصف حقا من المبرين

محمد لله صلوات

اقسام حدوث:

حدوث بر دو قسم است: حدوث زمانی و حدوث ذاتی. حادث زمانی به آن چیزی می گویند که در یک زمانی نبوده است و بعد موجود شده، مثلاً انسان، حادث زمانی است زیرا در یک زمانی نبوده و بعد بود شده است. در مورد حادث ذاتی می گویند: ممکن است موجوداتی -مانند موجودات مجرد- باشند که مسبق به زمان نباشند ولی در عین حال مخلوق خداوندند. اکنون نمی خواهیم بحث کنیم که آیا چنین موجودات مجردی هست یا نه ولی اگر باشند - که البته محال نیست- با اینکه ممکن الوجودند چون در ذات آنها عدم راه دارد ولی زمان ندارند به آنها می گویند: حادث ذاتی.

برای توضیح بیشتر مثالی می زنیم:

خورشید نور می دهد و نور آن به خانه ما می تابد پس نور خانه ما جلوه خورشید است. حال بگذریم از اینکه ۸ دقیقه و ۲۰ ثانیه طول می کشد تا نور خورشید به خانه ما می رسد، ولی آنچه مسلم است این است که نور خانه ما وابسته به خورشید است. اگر فرض کردیم که خورشید از ده هزار سال پیش بوده است، نورش هم از ده هزار سال پیش بوده است و اگر فرض کردیم خورشید از ازل بوده است نورش هم از ازل بوده است، اما با اینکه هر دو از ازل بوده اند، نور جلوه و پرتو خورشید است یعنی خورشید مستقل است و نور تابع و وابسته به آن است. بنابراین لازم نیست بین معلول و علت فاصله زمانی باشد. و امکان هم دارد موجوداتی باشند که مسبق به عدم زمانی نباشند بلکه اصلاً فوق زمان و عالم ماده باشند و به عنوان جلوه حق تعالی از ازل به عنوان موجودات مجرده بوده اند. ولی در هر صورت این موجودات -به فرض بودن آنها- ممکن الوجودند یعنی با قدرت خدا موجود شده اند و وجود آنها پس از عدم بوده است ولی نه عدم زمانی چرا که عدم در ذات آنها است، پس آنها را حادث ذاتی می گویند. ولی خداوند نه حدوث زمانی دارد و نه حدوث ذاتی بلکه خداوند تقدیم است. یعنی عدم در ذاتش راه ندارد، واجب الوجود است، هستی برای او ضرورت دارد و اصلاً خودش هستی مطلق است. خداوند هستی مطلق، واقعیت بی پایان و کمال محض است.

ماده، حرکت و زمان

حرکت لازمه ماده است یعنی ماده است که حرکت دارد. پس این عالم ماده حرکت دارد. مقدار حرکت همان زمان است. بنابراین، زمان، حرکت و ماده با هم هستند. کسی نمی تواند بگوید زمانی بوده که ماده وجود نداشته است زیرا اگر ماده نباشد حرکت هم نیست و زمان هم موجود نمی باشد.

الْعَدُّ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُغْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ ، وَلَا تُخَوِّبُهُ الشَّاهِدُ ، وَلَا تَرَاهُ النُّوَاطِرُ ، وَلَا تُحْبِبُهُ السَّوَابِرُ ، الدَّالُّ عَلَى قَدِيمِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ ، وَبِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى وُجُودِهِ ، وَبِأَشْيَائِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شَيْءَ لَهُ . الَّذِي صَدَّقَ فِي مِيعَاتِهِ ، وَارْتَفَعَ عَنْ ظَلَمِ عِبَادِهِ ، وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ ، وَعَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ . مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَرْبَابِهِ ، وَبِمَا وَسَّأَ بِهِ مِنْ الْعَجْرِ عَلَى قُلُوبِهِ ، وَبِمَا اضْطَرَّعَا إِلَيْهِ مِنَ الْفِتْنَاءِ عَلَى دَوَابِهِ . وَاحِدٌ لَا يَعْزُدُ ، وَذَاتِيٌّ لَا يَأْتِدُ ، وَقَائِمٌ لَا يَعْزُدُ . تَنَلِّغُهُ الْأَذْعَانُ لَا بِسَخَّارَةٍ ، وَتَشْهَدُ لَهُ الْمَرَائِي لَا بِسَخَّارَةٍ . لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَنْعَامُ ، بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا ، وَبِهَا انْتَبَهَتْ بِهَا ، وَاللَّيْسَ بِهَا حَاكِمًا . لَيْسَ يَذِي كَيْفَ انْتَبَهَتْ بِهَا النَّهَابَاتُ فَكَبَّرَتْهُ تَجْسِيمًا ، وَلَا يَذِي عَظْمٍ تَنَافَتْ بِهَا الْغَايَاتُ فَعَظَّمَتْهُ تَجْسِيدًا ، بَلْ كَبَّرَ شَأْنًا ، وَعَظَّمَ سُلْطَانًا .

ارسطو می گوید: آنانکه ادعای می کنند، یک زمانی ماده نبوده است اینها ناخودآگاه به وجود ماده اعتراف کرده اند زیرا زمان را هر چه به عقب ببری، حرکت دنبالش می رود چون زمان، مقدار حرکت است و حرکت هم هر جا برود ماده می رود برای اینکه ماده هست که حرکت می کند.

برای روشن تر شدن مطلب مثالی می زنیم:

فرض کنید یک نفر در ته چاهی باشد و شما طنابی را از درب چاه عبور می دهید. آدمی که در ته چاه است نگاه به بالای چاه می کشد، می بیند طنابی از درب چاه عبور می کند و قسمتی از آن محاذی درب چاه است و قسمتی از آن بعداً به درب چاه می رسد و قسمتی از آن از درب چاه عبور کرده و رد شده است. پس این آدمی که در ته چاه است، طناب را سه قسمت می کند: حال، گذشته و آینده. اما شما که بالای چاه ایستاده اید، این طناب را یک قسمت می بینید و این طناب در نظر شما گذشته و حال و آینده ای ندارد یعنی چون شما در فضای بالا هستید در آن واحد همه طناب را می بینید، پس زمان که دارای گذشته و حال و آینده است برای موجودات مجرد که فوق عالم ماده هستند مفهومی ندارد و گذشته و حال و آینده برای آنان در عرض واحد موجودند ولی برای ما که در عالم ماده هستیم و در چاه طبیعت زندانی هستیم و با حرکت و زمان سرو کار داریم گذشته و حال و آینده مفهوم پیدا می کند پس ما موجودات مادی و زمانی هستیم ولی موجودات مجرد، بالاتر از عالم ماده هستند پس، فوق زمان می باشند.

من نکردم خلق تا سودی کنم
 بلکه تا بر بندگان جودی کنم
 خلق کردم من که رحمانی کنم
 نی عبت جان بدهم و فانی کنم

در هر صورت، برای اثبات وجود خدای تبارک و تعالی، راه‌های مختلفی وجود دارد. گفته‌اند: «الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق» راه‌ها به سوی خدا (شناخت خدا) به عدد نفس‌های بندگان است حال به جای اینکه در اثبات صانع به راه‌های پُرپیچ و خم فلاسفه و متکلمین اشاره کنیم، خوب است به سراغ لحن قرآن و بیانات پیامبر و ائمه طاهرین «ع» برویم.

قرآن می‌فرماید: «أفمى الله شكك فاطر السموات والأرض» آیا در (وجود) خدا شک است که (او) خالق آسمانها و زمین است. یعنی خلقت آسمانها و زمین برای تو کافی نیست که به وجود خدا یقین پیدا کنی؟

و همچنین آیات دیگری مشابه همین آیه داریم مانند آیات: ۲۲-روم، ۲۹-شوری، ۱۶۴-بقره و ۱۹۰-آل عمران در این جهان آیات و نشانه‌های زیادی بر وجود خالق هست و در هر حال، کوچکترین ذره این عالم حکایت از وجود و قدرت خدا دارد: آسمانها، زمین، نباتات، دریاها، صحراها، نظم و ترتیب آنها و وجود خودمان با آن همه افکار اندیشه‌ها، خیالها، رعب و وحشت‌ها، غصه‌ها، خوشیها، آرزوها و تک تک اعضا و جوارح ما که با چه اعجازی خلق شده‌اند همه دلیل بر وجود خالق و پروردگار است.

بعضی از چیزها که ما زیاد با آنها معارست داریم، در نظرمان چندان اهمیت ندارد به عنوان مثال: اگر روزی به آمریکا رفتید و به شما گفتند: یک کارخانه‌ای درست کرده‌اند که علف و کاه در آن می‌ریزند و این کارخانه با چرخها و موتورهای زیادی که دارد، این علف و کاه را به حرکت در می‌آورد و می‌چرخاند و جوهرش را می‌گیرد و بی‌الاخره پس از انجام کارهای زیاد، در اثر فعل و انفعالات، از یک قسمت کارخانه شیر بیرون می‌آید و از قسمت دیگر تفاله‌ها خارج می‌شود!! اگر چنین چیزی را به بینید حتماً خواهید گفت: چقدر آمریکاییها در صنعت پیشرفت کرده‌اند که از کاه و علف شیر تولید می‌کنند! در صورتی که خداوند از قدیم این کارخانه را برای همه شما درست کرده است. یک گاو اگر در منزل داشته باشید، تنها با دادن کاه و علف به آن، شیر گرم گوارا روزانه تحویل شما خواهد داد ولی آیا شده است که به این گاو کمی فکر کنید و در خلقت بسیار مهم آن بیندیشید؟ آیا ممکن است با تضاد، آن ذرات ماده (الکترون‌ها و پروتون‌ها) خود بخود جفت شوند و یک گاو درست کنند بدون اینکه یک دست قدرتی با شعور و ادراک آن را درست کند؟!

خلاصه، حدوث یعنی وجود بعد از عدم که گاهی عدم زمانی است و گاهی عدم ذاتی و در مقابل آن قدم است که در قدم، عدم راه ندارد. خدا قدیم است برای اینکه نه عدم زمانی دارد و نه عدم ذاتی ولی موجودات مجرده، گو اینکه مسبوق به عدم زمانی نیستند ولی در ذات آنها عدم راه دارد و مثل نوری می‌مانند که وابسته به خورشید است، اگر اراده خدا نباشد نیستند. پس حدوث آنها ذاتی است و قدیم نیستند و قدم منحصر است به خدای تبارک تعالی.

ازل - ابد - سرمد

در نهج البلاغه حضرت امیر «ع» این سه کلمه نیز گاهی یافت می‌شود.

ازل: آن است که اول ندارد.

ابد: آن است که آخر ندارد.

سرمد: آن است که نه اول دارد و نه آخر.

هر سه لفظ بر خداوند اطلاق می‌شود. پس ذات حق تعالی

ازلی، ابدی و سرمدی است.

عالم خلق - عالم امر

فلاسفه می‌گویند: موجودات خدا که مسبوق به ماده و مدت باشند یعنی یکوقت نبوده‌اند و بعد بود شده‌اند، اینها عالم خلق هستند و آن موجودات مجردی که ماده و مدت ندارند ولی مخلوق خدا هستند، آنها عالم امرند. می‌گویند: آنها به امر خدا موجود شده‌اند و لازم نیست ماده داشته باشند، گاهی هم در تفسیر عالم امر می‌گویند: همان «کن» که امر است سبب وجودشان شده است.

آیه شریفه «الا له الخلق والامر» را هم این چنین معنی می‌کنند، گرچه شاید معنای آیه چنین نباشد. شاید تفسیر آیه این باشد که: خلقت موجودات از خدا است و فرمان خدا هم هست که این موجودات را اداره کند. امر خدا در این موجودات حکمفرما است. اکنون به دنباله خطبه حضرت می‌پردازیم:

«الذال علی قدمه بحدوث خلقه و بحدوث خلقه علی وجوده»

دلالت می‌کند بر قدیم بودن خدا، حادث بودن مخلوقات خدا و حادث بودن مخلوقات خدا دلیل است بر وجود او.

چیزی که حادث است مُحدث می‌خواهد، اگر آن مُحدث هم حادث باشد باز علت می‌خواهد تا اینکه منتهی می‌شود به موجودی که دیگر حادث نیست بلکه قدیم است. حادث بودن خلق خدا، دلالت دارد بر اینکه خدا وجود دارد.

در نسخه «ابن ابی الحدید معتزلی» بجای «وجوده»، «جوده»

آمده است یعنی خداوند بوسیله حادث بودن خلقش ما را راهنمایی می‌کند بر جود خودش یعنی این عالم را که خدا خلق کرده، مقتضای جود و کرم او بوده است:

مثالی دیگر:

اگر روزی با یکی از دوستانت برای گردش به بیابان رفتید، در بیابان به یک ساختمان زیبا و قشنگی برخورد کردید که در آن درختهای خوب، گلهای زیبا و با طراوت، فرشهای قیمتی، صندلی، مبل و تمام وسائل زندگی مرتب و منظم به کار گرفته شده و چیده شده است، و کسی هم در آنجا نیست، آیا ممکن است تصور کنید که این ساختمان با این ترتیب و تنظیم خود به خود درست شده است و همه چیز به طور تصادف ترتیب یافته است؟! اگر چنین حرفی را بزنید، مردم شما را دیوانه حساب می کنند و به هیچ وجه سخن شما را نمی پذیرند!

بنابراین، نظم و ترتیب و این ریزه کاریهایی که در این عالم وجود به کار رفته مانند همین ساختمان است. پس شما گرچه کسی را در ساختمان نمی بینید ولی از وجود ساختمان، پی به معمار و مهندس با ذوق و فهمیده آن می برید و اگر از تو پرسیدند: از کجا می گویی این ساختمان را معماری هست؟ در جواب خواهی گفت: از ساختمان پی به بتا بردم. لازم نیست آدم همه چیز را ببیند تا باور کند. خود این ساختمان دلیل بر وجود بتا و معمار است.

روایت در اثبات حدوث عالم

۱- «عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام انه دخل عليه رجل فقال له: يا ابن رسول الله ما الدليل على حدوث العالم؟ قال: أنت لم تكن ثم كنت وقد خلقتك الله لا تكوئن نفسك ولا تكوئن من هو بتلك»^۱.

مردی بر امام رضا علیه السلام وارد شد و از آن حضرت پرسید: ای فرزند پیامبر! دلیل و علت بر حدوث عالم و جهان چیست؟ حضرت فرمود: تو نبود و بعد موجود شدی در حالی که می دانی که تو خودت را ایجاد نکرده ای و کسی هم که مانند تو است تو را موجود نکرده است. (پس لابد خالق و پروردگاری داری که تو را ایجاد کرده است).

۲- سئل مولانا امیر المؤمنین «ع» بماذا عرفت ربك؟ قال: بفنخ الزايم ونفيس الهمم. لثا همتك فحيلتني وتبين همتي وعزفت فخالفت القضاء والقدر عزمي علمت ان تدبري غيري».

از حضرت امیر المؤمنین «ع» سؤال شد: پروردگارت را به چه چیز شناختی؟ فرمود: خدا را شناختم به اینکه (گاهی) تصمیم می گیرم به جانی بروم یک دفعه تصمیم من عوض می شود و نیت می کنم کاری انجام دهم یکمرتبه همتم به هم می خورد. هرگاه تصمیم گرفتم، بین من و تصمیم فاصله پیدا شد که نتوانستم بروم یا اصلاً رأیم برگشت و یا هنگامی که تصمیم گرفتم قضا و قدر با عزم و تصمیم من مخالفت کرد، فهمیدم که تدبیر کننده این عالم، غیر از من است.

از این روایت معلوم می شود یک نیروی غیبی در کار است که در روح و روان ما اثر می گذارد و تصمیم ما را بر می گرداند و معلوم می شود دل ما دست دیگری است و گر نه همواره مطابق میل ما عمل می شد.

۳- زندیقی نزد امام صادق «ع» می آید و سؤالهایی می کند، از جمله می گوید: دلیل بر وجود خدا چیست؟ حضرت می فرماید: «وَجُودُ الْأَفَاعِيلِ الَّتِي دَلَّتْ عَلَى أَنَّ ضَائِعاً صَتَعَهَا، الْأَتْرَى الْإِثْمُ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى بِنَاءِ مُشِيدٍ مَبْنِيٍّ عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ بَانِيًّا وَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَرَ الْبَانِيَّ وَلَمْ تُشَاهِدْهُ...»^۲

وجود همه فعل ها (کارهایی که در این جهان شده است، موجودات، آسمانها و زمین و...) دلالت دارند بر اینکه صنعتگری اینها را آفریده است. آیا نمی بینی وقتی به ساختمان محکمی می ننگری، می فهمی که یک بانی و معمار دارد گرچه آن بانی را هیچگاه ندیده باشی.

۱- توحید شیخ صدوق ص ۲۹۳

۲- توحید صدوق ص ۲۱۱

مجموعه اشعری و مطالعات فرهنگی
سال هجرت علوم انسانی

